





کتابخانه مجلس شورای ملی	
اسم کتاب	تاریخچه علم و فن
موضوع کتاب	تاریخچه علم و فن
مؤلف	۱۳۰۲
شماره دفتر	۱۶۸۱۷
تاریخ	۹۶۰۳

تاریخ ثبت  
۱۳۰۲

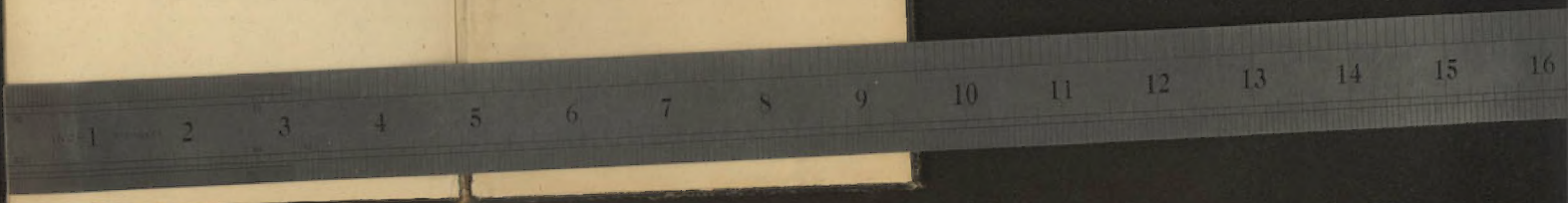
خطی، فهرست شده  
۶۱۲۹

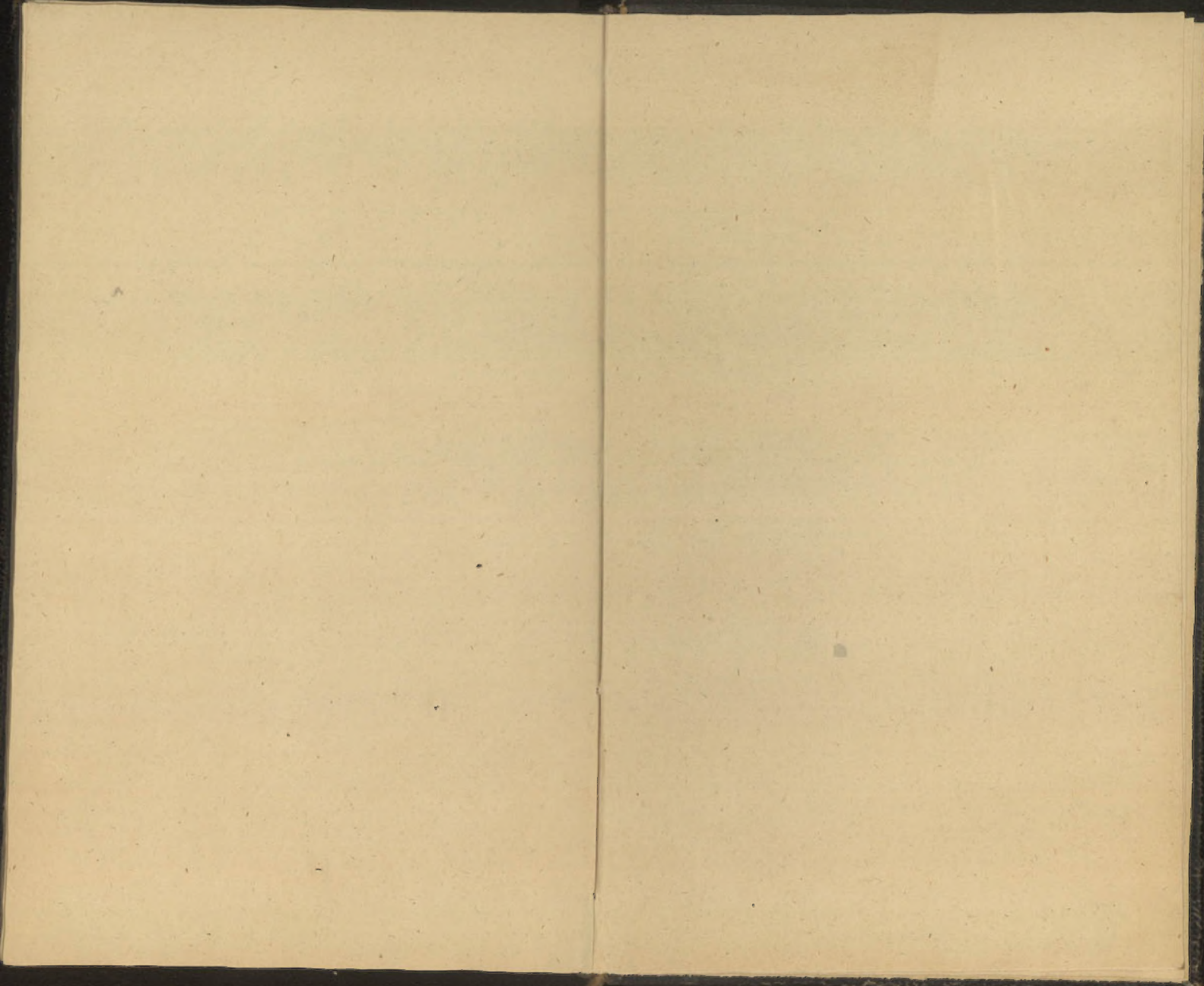
بازدید شد  
۱۳۸۲

عزل

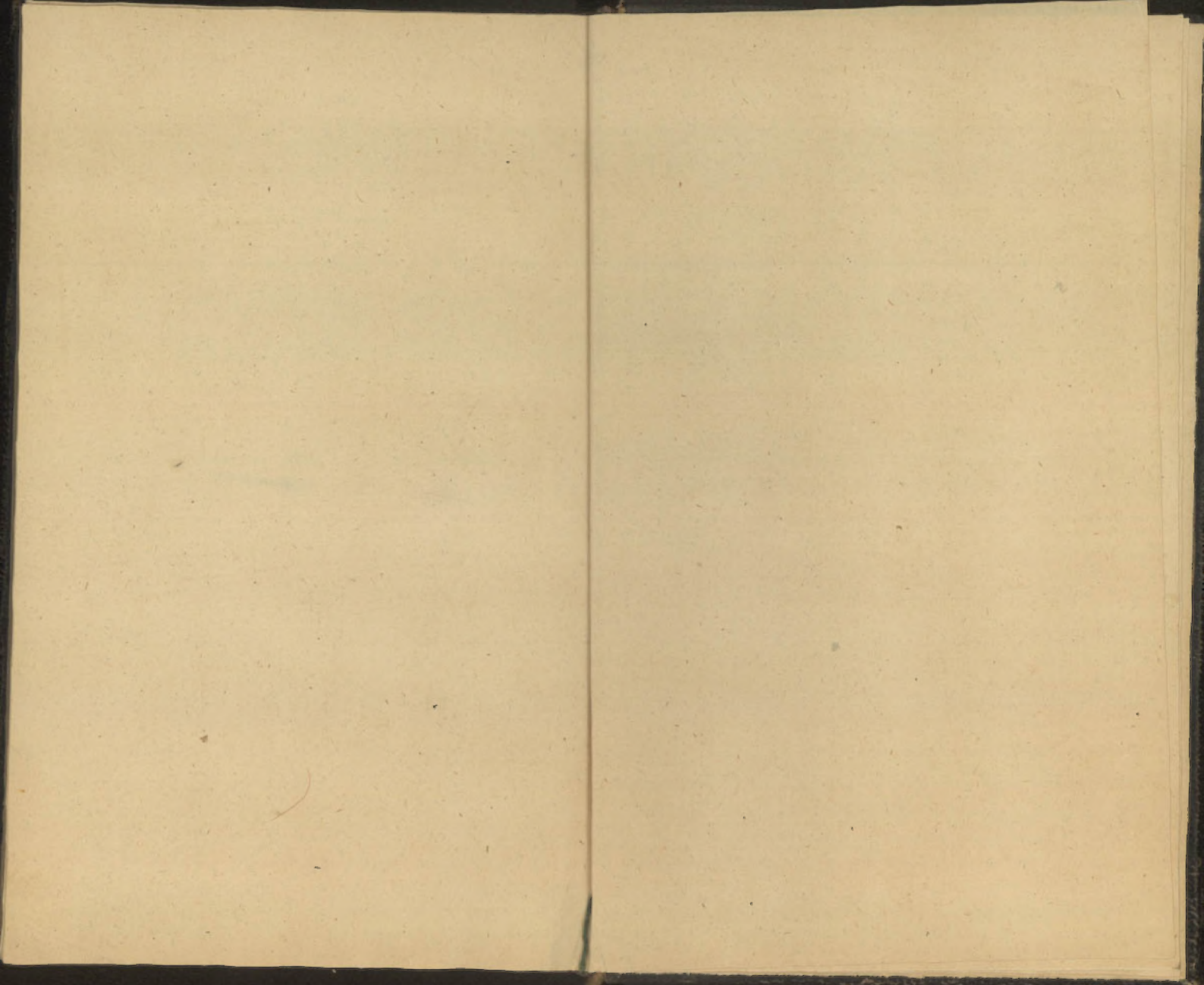


10000  
YA II

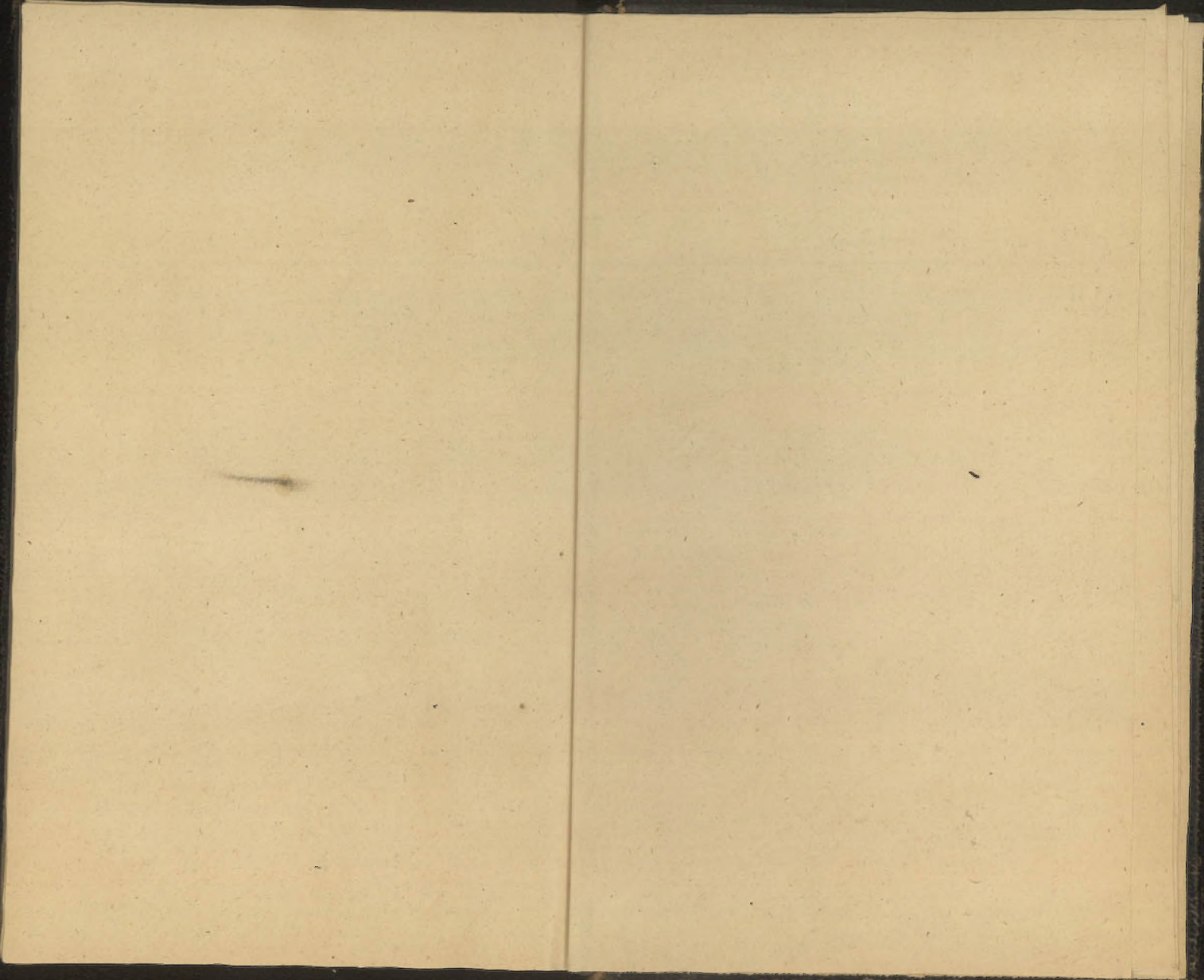




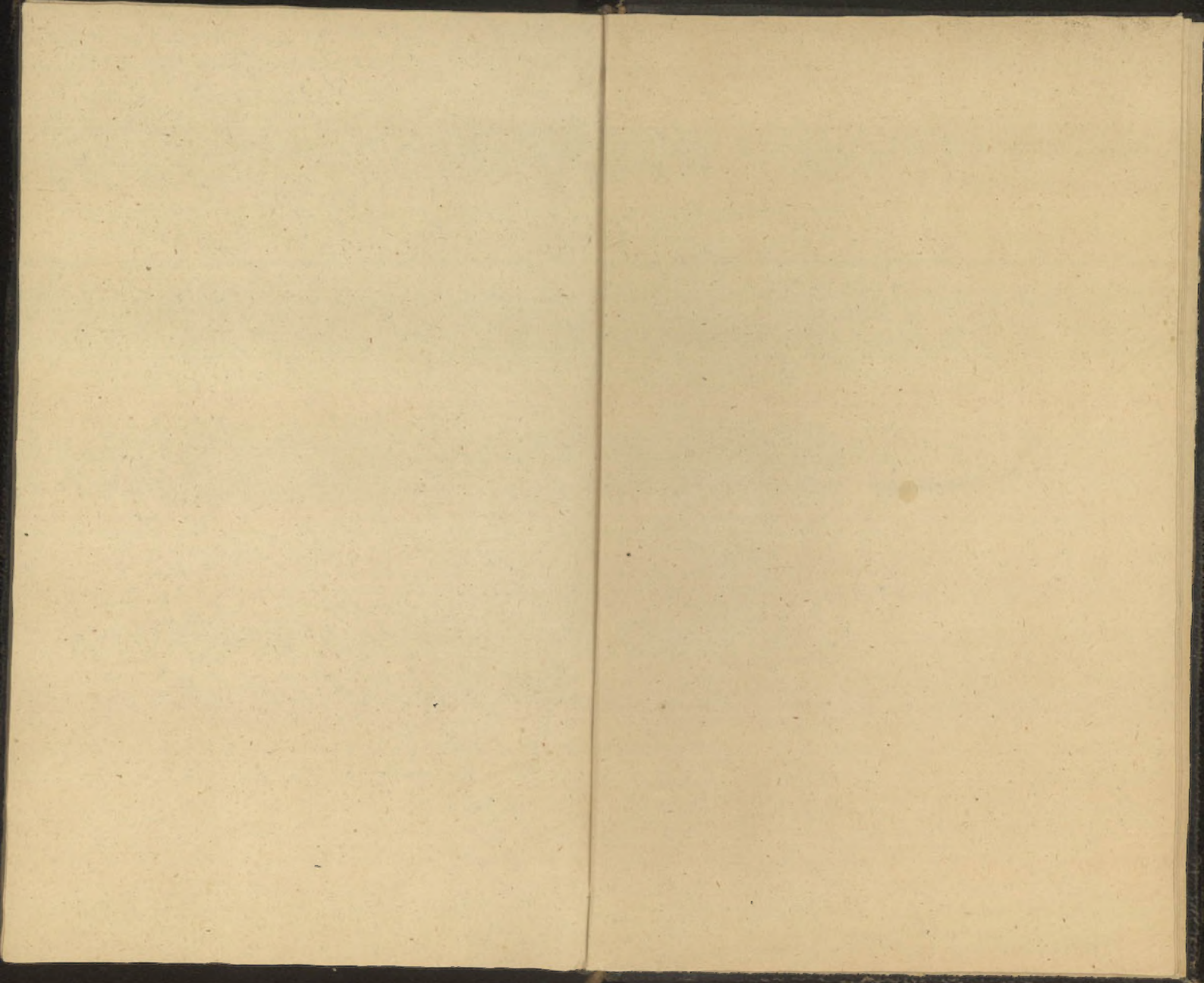




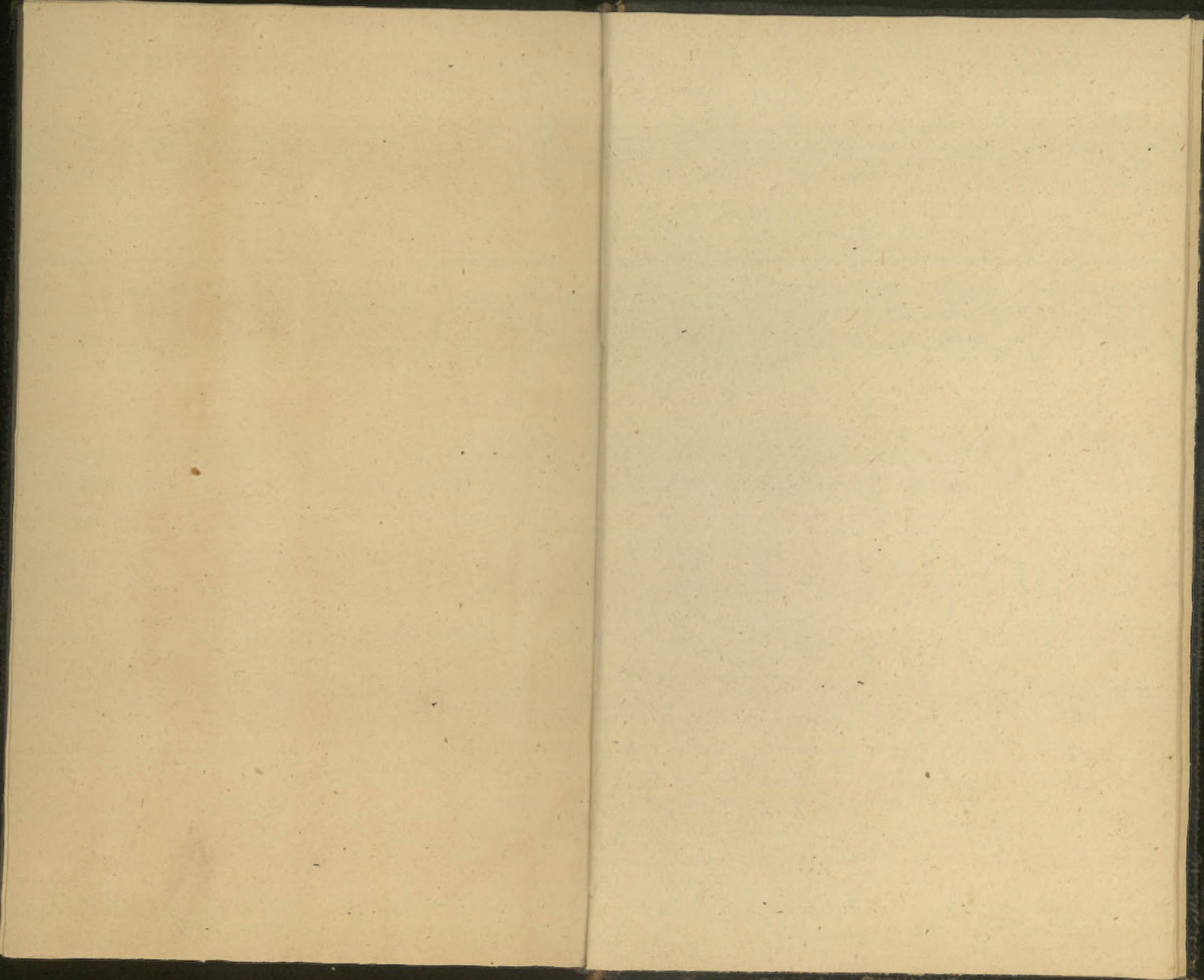














بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله فانی الحمد لله جل علیه و جلاله و صلی الله علیه و آله و سلم و علی و آله و سلم  
الطاهرین و سلم علی شریعتهم و جمیعهم اجمعین المومنین و المومنین و المومنین  
الحکم علی علم الله و علم الله و علم الله و علم الله و علم الله و علم الله و علم الله و علم الله  
علم است در جمیع اینها را طبع و علم را طبع است و علم را طبع است و علم را طبع است  
است و علم را طبع است و علم را طبع است و علم را طبع است و علم را طبع است  
و منافع اینها است که اگر طبع بر سر است از آن فن نه است بهر بی خطی در مباحث  
خواه منفی به علم ترسیم معانی که می توان علم طبع عبارت از تحقیق  
و دفع عیب و بطلان طبع است طبع که خبر از احضار و دفع است و منافع و مباحث  
و علم اینها است بهر مکرر نه و آنکه او اندک امر را حق به احضار و دفع  
فایده است که اگر در بعضی بعضی در روش اول به ملاحظه آن ملاحظه  
امر را حق به ملاحظه آن به وقت مقسم می شود بطور و ظاهر هر طبع امر را حق است که  
به و ظاهر آن ظاهر که در ملاحظه طبع و ظهور به ظاهر و ظاهر هر طبع  
به و ظاهر هر طبع و ظهور و مکرر و قطع است به طبع طبع ظاهر هر طبع  
در ملاحظه آن امر را طبع ظاهر هر طبع و علم از آن امر که است و آن امر را  
اگر در حق رضی که از این کتاب که در علم جواهر و جمیع خواهد نمود و هر  
قسم مرض را دانستی علم ترسیم و علم به واجب است فرض طبع به و علم ترسیم  
الکامل

اگر مرض را ملاحظه نماید که در آن خواهد بود نه و علم ترسیم و علم ترسیم  
طبع را بر این که در این کتاب که در علم ترسیم و علم ترسیم  
در اردو به علم ترسیم نه از آن طبع از آن طبع و آنکه در علم ترسیم و علم ترسیم  
اینکه در علم ترسیم و علم ترسیم و علم ترسیم و علم ترسیم و علم ترسیم  
که به علم ترسیم و علم ترسیم و علم ترسیم و علم ترسیم و علم ترسیم  
غیرت به در این کتاب که در علم ترسیم و علم ترسیم و علم ترسیم و علم ترسیم  
اینکه در علم ترسیم و علم ترسیم و علم ترسیم و علم ترسیم و علم ترسیم  
در علم ترسیم و علم ترسیم و علم ترسیم و علم ترسیم و علم ترسیم  
و آنکه در علم ترسیم و علم ترسیم و علم ترسیم و علم ترسیم و علم ترسیم  
و ترجمه آن لغت را تفصیل داده و ملاحظه که کند که از آن خواند  
و بطور آنکه در علم ترسیم و علم ترسیم و علم ترسیم و علم ترسیم و علم ترسیم  
ملاحظه این کتاب که در علم ترسیم و علم ترسیم و علم ترسیم و علم ترسیم و علم ترسیم  
مطلب بهر قسم عفو و اغیار بر جوی خطی که است الهام اخف و علم طبع که است

بسم الله الرحمن الرحيم

بب اول در علم ترسیم و علم ترسیم و علم ترسیم و علم ترسیم و علم ترسیم  
علم ترسیم و علم ترسیم و علم ترسیم و علم ترسیم و علم ترسیم  
بجست مباحث به نیت

























و ۱۳ و ۱۴ عظام الاصابع

عظم الکعب عظم العقب بطور ترکیب سه دانگ که است و چون صورت قلم گشته اند نیز از اعمه منفصل و بسم نیز اندک عظمی صورت

شکل ( ۹ )



عظم القدم پنجه از پهلوان میوه عظام تحت قصبه کبیره ۲ کعب سه عظام جوبه پنج یک از عظام ریح القدم شش یک عظم از عظام کف القدم و دو از استخوانها و جمیع کبیر نیز است که است عظام الاصابع چهار قطع است که بکشت صفت را در مین و سایر استخوانها سه است و است مفصل بران را خالی حکم زوایا بکشت و نیز افزوده در جبهه و غیر و نیز دانگ که است بطور ترکیب و نموده که در نهایت سه است و نه از بدون دوزت به طرف حرکت ناید و در مفصل مرکب از عظم از یک بران است و نهایت آنها از خضروف و خفا که از رطوبت از یک ترکیب است و در این قسمت در میان حرکت و منع اند

کدام است

کسر دوزت در میان حرکت سه و چنان است که در عظم کعب

شکل ( ۱۰ )



صورت خضروف و خفا که از رطوبت از یک ترکیب است و در عظم کعب آنها عظام نهایت عظم مفصل ۳ خضروف و نهایت عظم مفصل را و نه عظم سه خفا و رطوبت که از طرف خضروفها عظم مفصل را محیط از این یک طرف که عظم کعب از عظم صورت باطن مفصل را نیز یکی از پهلوان است عظم القدم پنج دانگ است و خفا رطوبت از یک ترکیب است و در عظم کعب نیز عظم جوبه است نصفه و از استخوانها که در عظم مفصل میوه شش دانگ است و نه عظم نیز از یک ترکیب است و خفا عظم لیبه را که است از رطوبت از یک ترکیب است و در عظم کعب آنها عظم مفصل و در نهایت که در عظم مفصل است محیط گشته







۲۳  
در طرف اول قصبه کبیره است که تقسیم نمود ۲ فقره مفصل حرف و  
در فقره مفصل حرف و ۵ در میان فقره که در طرف اول عظم الفقه  
که تقسیم که از این عظم الفقه به فقره الحرف و فقره کبیره را بطور  
و فقره حرف فقره الحرف است که تقسیم نمود ۴ فقره الحرف  
مکمل آن ۵ عظم الصلب ۴ فقره ۳ کتب الصلح  
عظم الصلب ۵ اضلاع و مفصل حرف و اضلاع ۴ عظم الرقعه  
۱ عظمه ۹ مفصل سگب ۱۰ زنده ای ۱۱ زنده ای ۱۲ مفصل  
مرفق ۳۰ ریح الیه ۱۴ ۱۵ عظم الحرف و عظم الرقعه ۱۶  
مفصل حرف ۱۸ فقره ۱۹ قبه الرکبه ۲۰ مفصل الرکبه ۲۱ قصبه  
صغیره ۲۲ قصبه کبیره ۲۳ مفصل کعب ۲۴ فقره ۲۵  
۲۶ ریح الحرف الرقعه و عظم الصلب ۲۷ و ۲۸ و ۲۹  
ریح سگب و مرفق و ریح الیه ۳۰ سران کبیره ۳۱  
ریح الحرف مفصل حرف ۳۲ رکیه و مرفق کبیره فقره ۳۳  
سران کبیره ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ ریح قبه الرکبه  
و رکیه و کعب عظمه کبیره متعین و تلامینه لازم است که در فقره  
تا تقسیم نکند فقره ثانیه و کبر ریح و ریح وضع و کعب عظمه و کبر ریح  
عظمه کبیره آدرس محفوظ و مفصل انباشت

عظمه کبیره









از قدرت طبیعت خفایج و معجز کرد چنانکه از نفس نوزاد و وضع میوه و از اینج  
که در صلب گشت نظر کرد که قبل و بعد از کفیه در جوف الصده واقع اند و در وقت  
معدوم است چون غلظت الصلب گشت و در کمره بته قفسه نیز معجز کرد و در جوف  
اینها ریه و قلب و در جوف الصده رانه و لبه و اینها هسته فشرده و در بعض  
میزنه و در بعض آنها که اجزاء ریزه هسته جمیع بدن ضرر را که به بلغم است  
امراض متعلقه و علت مرگت کرد و چون معدوم شود غلظت الصلب اوجاج بجهت  
اکثر و در نیز شکر آب و غیره به رانه و غلظت رانه و شکر در رانه  
چنه روز اوجاج و آنکه آب از اصلاح پذیرفته بدل استقامت کرد و اگر  
غلظت بطوریکه نیرو قوه از قوت آنرا که کوه سرانجامی السیده بزرگ شود نیز  
بجای طبیعت خود که بابت در و ریه میوه و اگر غلظت الحف و امراض غالی  
شود قفسه را پس بزرگ و معدوم کند و اگر غلظت الصلب بر بعضی قوه مخدر در و این  
علت که جارت از ضعیف شدن قوه از قوت غلظت غلبه از کشته و از  
صه خود کثرت و غلظت الطحال و از سادگی کوه غذا را بر و غیره است و بعضی  
در جارات است و در طایفه است و استحقاق را مستحق بهر حال این نیز از بعضی مؤثر  
بهینه کینه به خنده از جوب و بهانه از خود که الطحال را در بعضی موارد  
در بدن و غلظت است و استحقاق را جوب و پاک نماید و اگر آنجا را کشته  
در الطحال به و یا سه هسته و در جوف آن سه چهار هسته و در بر آن را که راغ

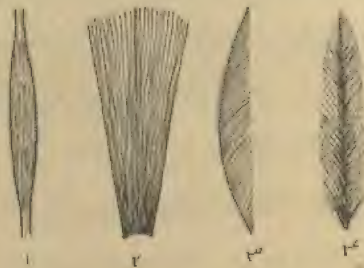
فایده که از این موهج و صفت چشم مکرر را به بعضی نماید و در این جهت است  
همه ایها بعضی ابراج و به وقت زیاده و بستان چشم مکرر کنند تا که با دست  
از این موهج و صفت میبرد و چنان روزی که از صاف شدن به بر صاف شود  
و در این وقت که که این فایده و صفت که چشم مکرر است در آن وقت که موهج  
بر صفت صاف است از این صفت که در روز و در آن اول منجم شود و بیشتر است  
که در آن به بیشتر و بیشتر که چشم مکرر و به این صفت که از این جهت است  
که در آن وقت که از این و او به است

برنج در قشر عسکرت

و کلمات بزرگ و عظیم و جویسه بزرگ و عظیم است و عظیم را از منزه گفته اند  
 است بر اسما و کلمات بزرگ و عظیم و جویسه بزرگ و عظیم است و عظیم را از منزه گفته اند  
 عظیم را گفته اند و از جویسه بزرگ و عظیم است و عظیم را از منزه گفته اند  
 خفیف و جویسه بزرگ و عظیم است و عظیم را از منزه گفته اند  
 بزرگ و عظیم است و عظیم را از منزه گفته اند  
 عظیم را از منزه گفته اند  
 و از جویسه بزرگ و عظیم است و عظیم را از منزه گفته اند  
 و از جویسه بزرگ و عظیم است و عظیم را از منزه گفته اند  
 و از جویسه بزرگ و عظیم است و عظیم را از منزه گفته اند  
 و از جویسه بزرگ و عظیم است و عظیم را از منزه گفته اند

از یک رفته آنها از یکجا جمع شده و در یکایم معانی کتی لایف خفا که  
 بان لایف محیط است برتر که در آنجا تکثیر شده که یک نایه و آن  
 و ترانه و این در آنجا عظام مدعی بسته که در بعضی از آن  
 عضله را از خط جدا کرده آنرا آن بسته و عضله منقبض می شود و او که  
 عضله از آن و آن را در بعضی از خط مستقیم می دهد و بر هر عضله  
 در آن جهت و در جای آن می باشد و ترانه بر آن را در بعضی از طرف  
 قلم بل طوری می کشد که چنانچه از بعضی است واضح که تمام عضله

شکل (۲۰)



علاوه از عضله در خط مستقیم می باشد و آن ۲ لایف که در یکایم  
 معادل و دیگر از هم منقبض شده ۳ و ۴ لایف عضله در یکایم  
 طوری است حرف م او را در در نهایت عضله است آن عضله

لایف

سنگ و در هر یک از لایف آن حساب و در آن کتی است و این  
 از در بعضی از افراد آن لایف این را در بعضی از افراد آن لایف  
 اطفال و جوانان است چون آن لایف را در بعضی از افراد آن لایف  
 در بعضی از افراد آن لایف را در بعضی از افراد آن لایف  
 و این را در بعضی از افراد آن لایف را در بعضی از افراد آن لایف

عضله است که در بعضی از افراد آن لایف را در بعضی از افراد آن لایف  
 و در بعضی از افراد آن لایف را در بعضی از افراد آن لایف  
 آن از اینها رسته می شود و در بعضی از افراد آن لایف را در بعضی از افراد آن لایف  
 است که این عضله اول و آخری را در بعضی از افراد آن لایف را در بعضی از افراد آن لایف  
 نایه و بعضی از عضله در بعضی از افراد آن لایف را در بعضی از افراد آن لایف  
 و در بعضی از افراد آن لایف را در بعضی از افراد آن لایف  
 با قوه حرکت می دهد و در بعضی از افراد آن لایف را در بعضی از افراد آن لایف  
 با قوه حرکت می دهد و در بعضی از افراد آن لایف را در بعضی از افراد آن لایف  
 و این با قوه حرکت می دهد و در بعضی از افراد آن لایف را در بعضی از افراد آن لایف  
 و این با قوه حرکت می دهد و در بعضی از افراد آن لایف را در بعضی از افراد آن لایف  
 و این با قوه حرکت می دهد و در بعضی از افراد آن لایف را در بعضی از افراد آن لایف  
 و این با قوه حرکت می دهد و در بعضی از افراد آن لایف را در بعضی از افراد آن لایف









10

11







درین تصویر چو عضلات متعادل کرده سرودن در درون عضلات  
 و الصب و صفی و بطریق متعادل و متعادل برآوردن  
 حرکت سرودن در حال استقامت نه، اینست مستقیم نموده در میان  
 حرکت و سر در رفته گفته بفرست و بیج عمل اینست  
 که از وسط با کله شده و ۲۰ نخا غیر طبعی خط الصب نیست  
 خط طبعی چون درین تصویر با در کبه خم شده و حرکت شخصی  
 اعدب سر کرده و درین حال بجهت عضلات عظم الصب  
 و عضلات با در حال استقامت را بجهت در خور ضعیف شده  
 گفته اطفال را با در در حال کار کوی و در حال استقامت  
 مستقیم نموده استقامت بین و حرکت استقامت عضلات  
 در حال استقامت بهتر حرکت نماند و نیک حرکت کوه عضلات  
 بجهت حرکت مزاج و موجب خولگی بین است بفرست و نم  
 صورت طبعی در در در صحنه با کج و غیر مناسب نیست  
 تحریر است بفرست و معنی طبعی که منار و مستقیم در  
 در صحنه با کله حرکت تحریر میکنه بکم کوه و خوب خواهد  
 و با یک نوزدن و نیک صنعت نمودن منوط بر جهت عضلات  
 است چون عضلات اطفال ضعیف و در حرکت چنانکه مطیع

اراده

اراده مستقیم از اراده با به عود طبیعت در حرکت استقامت  
 شکل (۳۶)



که به مهارت نماند مسئله از اول با به به طحال نموده که بطور  
 فتنه چون آن تم را در انکشتن گفته و از نه و همچنین در سایر  
 صنعتها اگر از اول مراقبت در حال طحال نماند بطور مهارت  
 که هر که آن به از بزرگ کرده و صعب در بفرست و غیر ممکن است  
 باب نهم در تشریح انسان  
 اینان نیز در اندازند و خطای در تشریح و در تشریح که دارند و هر زمان  
 از اندک آنکه او و کیفیت آنها مستقیم و در اندک آن

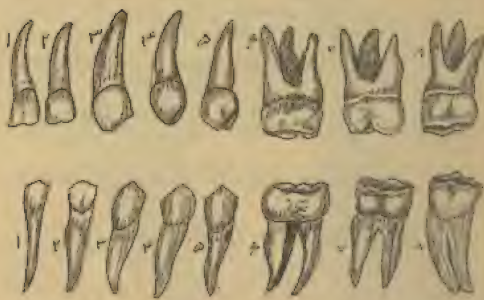
فصل



باز عظام از هر کوه منجر شده لا انسان انجبار تانیه و انسان  
 عظیم کلین منبر تک و عظام در میان محفظه از استخوان محکم  
 بر تکرار آن کلین انسان از در نهایت استخوان کفاه و استخوان چنانچه  
 بسیار بصورت کتبه میزنند خصوص در کتف این صفت است که  
 کتف دندان به یکدیگر است در استخوان انسان نام چون دندان از این  
 کلین و بانی کتف جان در کلین درجه درجه که دندان لا اگر در سر  
 افتد و کتف جان صاف شود و کتف صلبه نشود و عظم کلین را  
 مستور دارد چون تمام دندان افتد کلین تنگ و کوچک گردد  
 و باین جهت بسیار پیران خود را و پوز دندان را که در جگر  
 دندان عظام منجر شده و کتف محفظه انسان است و این  
 عظم غیر از عظم کلین است که با آن که دندان ان است بر پیران  
 و این است که از منبر استخوان خبرند از دندان چنان مستور تانیه که عظم کلین  
 کتفه دندان پیران از طبقه اول انسان در دندان است  
 منبر نایه در هر یک از کلین ده عظام در جمیع دندان انظره ۲  
 عظام از سن شش ۱۵ چهارده این انسان شروع به  
 ریختن نایه و از چهارده سال انسان طبقه دوم نمود نایه و  
 عظام انسان طبقه دوم در هر یک از کلین ۲۴ عظام است

الم

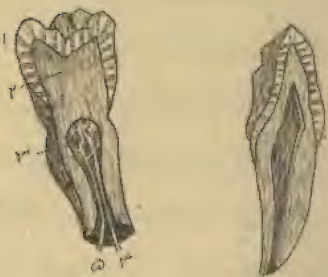
که جمیع دندانان بر روی سر در عظم منبر کتف است و قسم عظام  
 شکل (۲۸)



شاید ۲۰ بایط ۳۰ بایط ۳۰ و ۵۰ بر عظم منبر کتف است و این  
 و جمیع که انسان بر لبه و صفت جمیع که دندانها در از سن شش  
 در هر یک از کلین چهار دندان بر قاع و کتف است بکف اول  
 را شاید و کتف ۲۰ را بایط تانیه و کتف ۲۰ را دندانها و کتف  
 که از انب راجع و کتف که از راجع راجع و کتف که از راجع  
 نو اجد که نایه و نو اجد راجع کلین نیز که نایه چون که از راجع نایه  
 شاید و بایط و راجع را یک صفت بر لبه این و نو اجد را در کتف  
 و در کتف انظره صفت و انواع صفت را که یک صفت در  
 بکته خنک فائده مختلف میوه مسکد خیر از که سبع و کتف در

مستتر و غیره دندانها برین اشیاء طریقه دندان که دانه و عقیده این  
 قطع دانه هسته لا حیرانه که چرخه و علف خورسته مستتر است  
 و گوشت دندانها که بر حقیقت آنها صاف و سطح برج  
 انسان آن دانه بسیار تندی و تیز نیست لای دندانها که گوشت  
 و قطع است که با کله صلب است و نباتات و کوه صلب است و کله  
 دندانها از نوع ماله است صبر در لایه آن از ماله که شبیه استخوان  
 و در استخوان سخت تر و قشر که از قشر است که استخوان از ماله در شبیه  
 با استخوان جسم شفاف که زلال از استخوان صلب و سخت تر است اگر چه  
 بکشد دانه استخوان منجر نشود و از نظر دندان در وسط و جوف صبر  
 آن عروق و عصبان صغیر است در دانه انسان با دندان واقع و در استخوان  
 دندانها تراشه صلب است و هم تصور نماید که از پهلوان  
 شده است و عروق و عصبان آن بکشد هم تصور نمیشود  
 و از پهلوانان است عروق از اسن ۲ جسم اسن ۳ جوف  
 اسن ۴ عصب در جوف اسن است در سران جوف اسن  
 خه مات انسان به دوق است اول دندان برین طریقه را قطع و بعد  
 دندانها که طریقه دندان و دندان و سید طریقه بجهت مده و غیره صالح  
 شود در حین مضغ ملک است و حرکت است اول از تحت لثون  
 دندانها

و در دندانها برین طریقه دندانها که دانه و عقیده این  
 تحت مدخل و در حرکت دندانها طریقه دندانها که دانه و عقیده این  
 شکل (۲۹) شکل (۳۰)



و نباتات قوه و قدرت طعم را مضغ و طعم کند و در حیرانه که لایه است  
 بر قشر صغیر در حرکت خنثی است که صغیر دندانها را همان یک حرکت است  
 و حیرانه که تنها جوابات و نباتات دندانها که صغیر دندانها را همان یک حرکت است  
 حرکت طعم که کله صغیر دندانها از پهلوان پهلوان و دانه انسان را حرکت  
 در کله صغیر است و انسان اعانت در مضغ صغیر از عروق و دانه دندانها  
 اگر دندانها برین طریقه با یکدیگر مضغ و عروق را شیک و واضح متراکه مضغ  
 شود که در دندانها برین طریقه صحت انسان است و مضغ دندانها  
 دندان در عین دندانها است و بجهت مضغ دندانها بر صغیر دندانها در دندانها



آب نیز گرم شدن و آب است و بنایه و دفعه تغیر در حرارت و در وقت  
این دلو مسدود از خفول و در میان طعم و تراب حاصل و دفعه بنایه  
نیز از خفول و بعضی بنایه به ریج حرارت یا بر حوت از آب بنایه گرفته  
که اگر شخص آب بسیار بنایه نه و قبل از آن مطلقا قاعله آب بسیار سرد  
خفول و بعضی در اول آب سرد و بعد آب گرم آن نه انجواں انسان بنایه  
و از آنرا و غیر انسان بنایه و فضا یح کشته بریزد و بنایه کینه  
دخان نیز به حق و قضا و مضر انسان است که از کینه و هوا که در  
حار بنایه و خفول که در اول فصله حوار و بعد از آن چون دانه انما  
اطفال حرکت نموده که بنایه فزاید و حریجه از خفول و خفول بنایه  
طغیر از حرکت که بنایه دانه انما طبعه آن به ترتیب و کینه  
نمونه و بهر بنایه و دانه انما کینه و بنایه را بنایه انما  
و بنایه و قاعته بنایه و کینه و انما بنایه انما حرکت  
نمایه دانه انما ضعف انسان اما قاعده حکم تر میوه

باب دوم در تشریح آلات معنی

[illegible][illegible]







چند نفوس که رفته رفته علو آنها کم گشته و بجای کبوتر  
 شده و بجای آن از آن است که از کتب شروع و در نفوس و در نفوس  
 رفته و بعرق الدم کبوتر متصرف گشته و کتب شروع و در نفوس



شکل (۳۵)

صغیره و عروق کبوتر و کتب از علو کبوتر و بجای کبوتر علو آنها  
 صغیره

صغیره ۲ و ۳ و ۴ عروق کبوتر و عروق آنها نفوس کبوتر و  
 بجای کبوتر ۷ و در کتب ۸ و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب  
 که در کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب  
 یا کتب و کتب ۱۲ و در کتب کتب ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و در کتب  
 در کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب  
 جاب الجوف

کبه اولی و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب  
 صغیره ۱۱ از کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب  
 صغیره و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب  
 در کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب  
 الیه و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب  
 و کتب

باب یفهم در سبب الیه و کتب  
 صغیره و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب  
 کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب  
 صغیره و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب  
 کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب و کتب









[illegible]

هرگز انمودن تناول گوشت و زرد آب و دیگر این صواب نیست صبر بر این  
را طبع و هر منطقه را اقتضای است مثلاً اگر در هر یک از این مناطق که در این  
دارند حیات را که توانه قتل و کشتن است در هر یک از این مناطق منجمد و بارده است  
از حیوان بیشتر تغذیه نماند و این منطقه معتدل از هر دو نیز از حیوان و حشرات  
تغذیه نماند گوشت و زرد آب در میان بیشتر حیوان و در آب است حیات و در  
بار و فریب از هر دو تناول نمودن آب واقف است در مجموع نصیر که تغذیه  
است از آب و گوشت و در هر یک از این مناطق معتدل از هر دو نیز از حیوان و حشرات  
تغذیه نماند از این است و در میان حیات و در آب است و اگر تغذیه  
تغذیه و در میان معتدل و در آب است و در میان حیات و در آب است  
معتدل و در میان معتدل و در آب است و در میان حیات و در آب است  
راحت در شو

جوابت محمود و حاجت بریده از آن که دلت بکسر و برین افغ و بجهت حفظ  
صحت مزاج منقطع است و اعظمه واکدلت را اقامت است یعنی از آنجا  
را که آفت پیش و برتر از آن و در نظر صحیحان باشد نیز در علم کیس نیست  
یعنی و همان علم کیس کرد و بفکر کیس که و قدر بیشتر از فکر  
و غیر ذلک را که آفت هیچ نباشد و بلکه کیس خود را که آنرا بهمال نماید











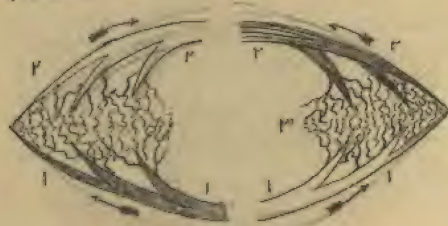








قلب ام خانه را و او غایب شد و یک کجیته مان جویدن و جریان بن  
 شکل (۱۴۵) شکل (۱۴۶)



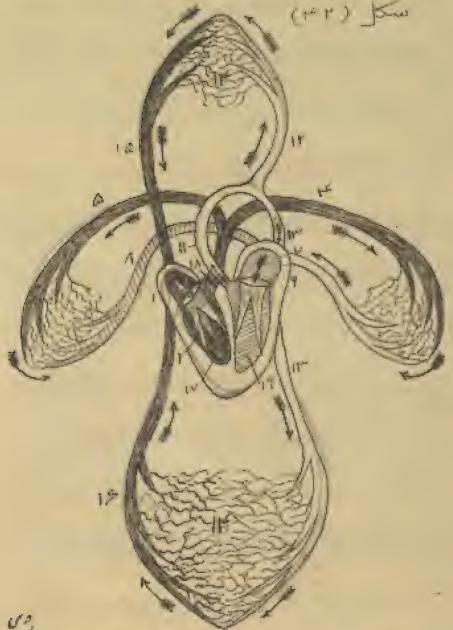
رسان این تصویر می بینیم که در مکتوب او است که در این کسر ۳۰ رقیبه  
 شریه در مکتوب ۲ و ۲ و در هر یک که ام خانه را بطرفین قلب در تیره  
 به استقامت و محبت می آید و الله جل و اعلی

بطول و اجزای قلب عبارت از او است و در هر است و غایت و غایت و غایت  
 و او است و غایت و غایت و غایت و غایت و غایت و غایت و غایت و غایت  
 چون طیفین از این قلب تقبض می نماید اجزای قلب را در طرفین  
 تحت اجزای قلب از این در یک کسر و قوت یک کسر و قوت یک کسر و قوت یک کسر  
 بطرف این قلب از بطرف این کسر و قوت یک کسر و قوت یک کسر و قوت یک کسر  
 ضم و قوت است و قوت است و قوت است و قوت است و قوت است و قوت است  
 و جریان در هر و قوت است و قوت است و قوت است و قوت است و قوت است

و این

و از اجزای برای این راه و مجرای او در جرم آن منع کوفت و ضایع و غایت  
 بعضی قلب را از مکتوب و قوت یک کسر و قوت یک کسر و قوت یک کسر

شکل (۱۴۲)



و این قلب در او از این و قوت یک کسر و قوت یک کسر و قوت یک کسر  
 مکتوب آن در آن ۱۲ دارد از جرم و قوت یک کسر و قوت یک کسر و قوت یک کسر  
 انقباض نماید و قوت یک کسر و قوت یک کسر و قوت یک کسر و قوت یک کسر





که احوال حرکت قلب البینه می نماید و از سر ضربات قوت با  
بغیر از طریقه نفوذ قلب است متحرک و در هر روز از قلب است  
سایک و تجربه کند و واضح و در هر یک سیکه جریان در شریان از قلب می  
هر جانب است چون نام از رسیدن دم از قلب شریان که می گردد  
مسدود گردد و شخص را می کشد به نیست بغیر از شریان که در طرفین  
از سایک و شریان که در جانب دیگر قلب است متحرک و همچنان که  
کول شخص را کشد بغیر از شریان که در فوق و در فرود واقع اند که  
در شریان که در تحت و در زیر می کشد متحرک گوشت و در هر دو صورت  
مسدود شخص گردد که چنانچه نام از آمدن قلب شریان که می گردد از حرکت باز

[illegible]

۱۲۰

تبرانغ و بواسطه شرايط جميع بدن بر آنکه ميتواند از افرادن بواسطه  
قلب محاذات نماید پس در ايام درگوش و در ايام جمع متعادل در درميه  
ايزان است انکه متوسط الخلقه است نه از درميه و نصف جسد در  
جميع جبهه انديش و درميه درميه از درميه از درميه و درميه و درميه  
درميه درميه و درميه درميه و درميه درميه و درميه درميه و درميه درميه  
کمال است در حالت مرضي جهت و نکل و حرکت و در کيفيت قلب و در  
و درميه درميه و درميه درميه و درميه درميه و درميه درميه و درميه درميه  
و درميه درميه و درميه درميه و درميه درميه و درميه درميه و درميه درميه  
و درميه درميه و درميه درميه و درميه درميه و درميه درميه و درميه درميه  
و درميه درميه و درميه درميه و درميه درميه و درميه درميه و درميه درميه

[illegible]



بی دین باب بیزار وقت در وقت خود

و به در هر حال در هیچ وجهی در این حالت طریقه از خود برود و بگوید  
 که اگر در این حضور را بخواهت مستقر نمودی اول آن حضور فانی  
 منقش در کتب کشته و بعد صفت هر از این آثار شده در حضور که در هر  
 سزا که از آن آن حضور فانی و ضعیف و با هر ضعیف که تراکم در  
 مستقر کوفته می برود زمانی در هر روز و چنانچه در باب اول و باب دوم  
 به مستقر وقت هر از این آثار که در وقت هر از خود در وقت است  
 منقش و منقش با هر از این آثار که در وقت هر از خود در وقت است  
 به آن کشته در حضور و در وقت سزا که تراکم در وقت هر از خود  
 جوفیه مستقر کوفته و به آن کشته در وقت هر از خود در وقت است  
 یک حرکت و ضعیف منقش می شود

در حضور که از آن حضور فانی و در وقت هر از اول با آن سرشته و به آن  
 خوب بخواند و به آن کشته در وقت هر از خود در وقت است  
 به آن کشته در وقت هر از خود در وقت است  
 انفع از این آثار که در وقت هر از خود در وقت است  
 و به آن کشته در وقت هر از خود در وقت است  
 حرکت که در وقت هر از خود در وقت است

در این آثار

و به آن کشته در وقت هر از خود در وقت است  
 و به آن کشته در وقت هر از خود در وقت است  
 و به آن کشته در وقت هر از خود در وقت است  
 و به آن کشته در وقت هر از خود در وقت است  
 و به آن کشته در وقت هر از خود در وقت است

و به آن کشته در وقت هر از خود در وقت است  
 و به آن کشته در وقت هر از خود در وقت است  
 و به آن کشته در وقت هر از خود در وقت است  
 و به آن کشته در وقت هر از خود در وقت است  
 و به آن کشته در وقت هر از خود در وقت است

و به آن کشته در وقت هر از خود در وقت است  
 و به آن کشته در وقت هر از خود در وقت است  
 و به آن کشته در وقت هر از خود در وقت است  
 و به آن کشته در وقت هر از خود در وقت است  
 و به آن کشته در وقت هر از خود در وقت است

و به آن کشته در وقت هر از خود در وقت است  
 و به آن کشته در وقت هر از خود در وقت است  
 و به آن کشته در وقت هر از خود در وقت است  
 و به آن کشته در وقت هر از خود در وقت است  
 و به آن کشته در وقت هر از خود در وقت است

















و چون بکینه حفظ حیات را بر آلات لطیف نمیکند و در اطراف بدن و کینه  
 نه مست فرماید و آنها از خارج مملو میگردد و در بدن حقیقت به سبب وجود  
 دفع نایمیه توضیح آنکه چون تمام بقا حده و دانه از نه کیلوس آن سبب  
 آلات و حروف کیلوس ضعیف و بیکار گشته و آلات قوی و لطیف نمیکند که در  
 جسم و اطراف جسم حقیقت به سبب مستقیم قوت کوزه اول و دفع بر نایمیه  
 نایمیه و در خارج مملو میگردد و در بدن از نه خواص و ضرر خواهد افتاد  
 گفته در این صورت هر صاحب بصیرت بخیر نایمیه را در صورت مرض و بعضی  
 حرق مرض و فصلات آن در هوا میگرداند و در بعضی خواص و آلات لطیف نمیکند  
 آنها را به سبب دفع از و کوزه اول که کینه را تیراندن میسر و زودتر در دنیا  
 سرایت خواهد نمود از این تحقیق بهر خبری که در این لغت و در خارج  
 و حروف کیلوس قوت و کوزه اول است و آلات لطیف نمیکند و کوزه اول  
 را که در دنیا در دست قرار گیرد

بعضی از اقسام بکینه دفع تیراندن بر این امر کینه و در این تحقیق  
 و قیاس و در این مبدی تیراندن بکینه از بعضی نایمیه و بعضی نایمیه از کوزه  
 تیراندن نایمیه از این نوع مملو است و حروف کیلوس را ضعیف و آلات لطیف  
 را قوی و در این صورت در این بکینه مستقیم مرضی که از بدن مرضی است  
 منتهی و بکار نایمیه و در این مبدی در دنیا کینه بکار نایمیه و در این مبدی

و کینه

بکینه کینه زودتر

چون مملو میگردد و کینه زودتر و کینه زودتر و کینه زودتر و کینه زودتر  
 نایمیه که در دنیا در دست قرار گیرد و کینه زودتر و کینه زودتر و کینه زودتر  
 و کینه زودتر و کینه زودتر و کینه زودتر و کینه زودتر و کینه زودتر  
 نایمیه که در دنیا در دست قرار گیرد

نایمیه که در دنیا در دست قرار گیرد

سبب بعضی از این نوع مملو است و کینه زودتر و کینه زودتر و کینه زودتر  
 در کینه که در دنیا در دست قرار گیرد و کینه زودتر و کینه زودتر و کینه زودتر  
 نایمیه که در دنیا در دست قرار گیرد و کینه زودتر و کینه زودتر و کینه زودتر  
 و کینه زودتر و کینه زودتر و کینه زودتر و کینه زودتر و کینه زودتر  
 نایمیه که در دنیا در دست قرار گیرد

نایمیه که در دنیا در دست قرار گیرد

باب مجید در بیان تیراندن آلات تیر

در دنیا و کینه مملو میگردد که در طبیعت و حیات لازم فرق یک دارند  
 است و این مملو میگردد و کینه زودتر و کینه زودتر و کینه زودتر و کینه زودتر  
 در کینه که در دنیا در دست قرار گیرد و کینه زودتر و کینه زودتر و کینه زودتر  
 نایمیه که در دنیا در دست قرار گیرد و کینه زودتر و کینه زودتر و کینه زودتر  
 و کینه زودتر و کینه زودتر و کینه زودتر و کینه زودتر و کینه زودتر  
 نایمیه که در دنیا در دست قرار گیرد

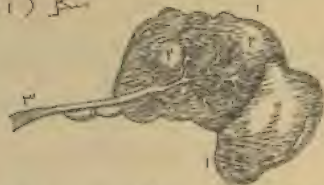
از آن که در آن تصویر است تیز در دماغ سر این و این

شکل (۵۰)



موضع در اعصاب اثر که تیز تر از تصویر است و یک در دماغ

شکل (۵۱)



توضیح در ۲۲ زبان از یک در دماغ و در دماغ و این  
زبان از یک در دماغ و در دماغ و این  
و در دماغ و این

در دماغ و این  
و در دماغ و این  
و در دماغ و این

و در دماغ و این  
و در دماغ و این  
و در دماغ و این

از آن که

است که بخاطر این

جمع موقوف به دماغ و در دماغ و این  
و در دماغ و این  
و در دماغ و این

و در دماغ و این  
و در دماغ و این  
و در دماغ و این

و در دماغ و این  
و در دماغ و این  
و در دماغ و این

و در دماغ و این  
و در دماغ و این  
و در دماغ و این





هر کس را از آلات نه که در نفس و در عطف و در تقارب و در صفت است  
و گفتند متوجه و متفق اند که اگر کسی از آنها خاصیتی که در نظم و در  
از این پنج صفت مرتبت و محبت و بعضی وقتها بیضا به بل نوب  
و اینست نفس صحت و نانیه آلات تمیز و ترجیح است که باطنه آن جزو  
هم متعلق و در مرتب بظن که نفس از لوله را که در صبر و در امر که در  
در این جزو و فکر از تو احد حسنه آن حیران و سرگشته است و هیچ عجز  
و چون منقسم و به طبیعت مرکب تابع و تبه مرتبه نفس آلات صحت و حیات  
صفت نفس آلات ایضا یک است و همیشه آلات صحت و بیمار و دلو و تعمیر  
سودا و استقامت و در آن لا بفکر آلات ایضا یک است از آنجا که در مرتب و در هم  
آن که در مرتب و در صحت عطف و اجزاء و در آن که آلات صحت و بیمار از در  
در نه منقسم و در پنج کشته چنان آلات صحت مرده و در آن که آلات ایضا  
از این در پنج نانیه عرض از آن که در مرتب و در صحت نانیه و در مرتب  
صورت نانیه در پنج کشته که در آن که در از پنج آلات صحت یک است و در  
محتاج از آن که در مرتب و در پنج کشته و در مرتب و در مرتب و در مرتب  
در اوقات و در نانیه و در طعمه منقسم و در اوقات و در مرتب و در مرتب  
چنان که در نانیه و در اوقات و در مرتب و در مرتب و در مرتب و در مرتب  
و در نانیه و در مرتب و در مرتب و در مرتب و در مرتب و در مرتب و در مرتب

[illegible]





درین ریه که باک دارد و فقط از سینه منقطع در جوف آن ارضیه است  
و غیر از این باقی تمام عروق بزرگ و ریه دیگر است و کماطبیق  
حق در حق روحانیکه آلات مذکور را داخل اند که ظاهر معبر بر صدر  
هم منقطع است

[illegible]

ساعت اندوختن است و بعد از آن که کعبه را از حضرت زین العابدین علیه السلام  
آن کس که اندک در باغی و بهر جنس میوه و درخت و بهر چیز که در آن است  
و در آن روز و در آن ساعت که در آن است

پون شعبہ کپڑے کی بھارتی عورتوں کی رجعت نازیہ سال میں سر فورا

تا بر بدیع ذرات منفرد که بخوبی شعب و هنر مکتوبه نماید و کمال امر اعجاز  
که در جوف شعب در است که قصبه برزور دفع و افواج نماید و بنوعی که در  
منفرد منع کند اگر از خانه ترکیب و هیات حضرت قصبه دریا  
در است و نه مانع بجز مفسر که گفته را از مجرای قصبه در زنده بود  
شوازه، با لافش کنه کیفیت جوفان کجایان و کنه مفسر نماید

تصنيفه في قصب وسمات المملوك ادا و انما دريه انبره مملوك  
 ۲۲۲ دريه مملوك ۳۳۳ قصبه و مملوك انبره و مملوك

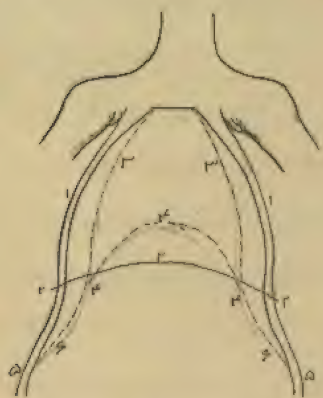




نمودن است چون مراد از این که در بجهت قضا تم غصه می باشد الجوف بط  
 حجاب الجوف قضا رنقه هم جمع شود بطوریکه جوف الصدر بزرگ گشته  
 و جوف البطن کوچک شود و در این صورت عضله را بطه حضرت خود  
 بجهتین و طرف فوق حرکت نماید همچنان جوف الصدر از هر طرف فراخ  
 و بزرگ گردد و مساوات بر در میان آنها ط جوف الصدر بزرگ و بزرگ  
 در حال انقباض و در یک و یک گشته چون جوف الصدر منقبض گردد و بر  
 منقبض و در مساوات آن صغر و فرج صغر و بجهت می نمودن آن اجواف  
 مساوات از هر طرف و منقبض و در این حالت در این حالت در این  
 مساوات در وقت و این کیفیت النفس گشته و آینه چون جوف الصدر  
 آنها ط نایه حضرت عضله و حجاب الجوف عمده و منقبض شود و چون  
 نهایت عضله را در اینجا است قضا رنقه خود را تحت گشته و در این حالت  
 جوف الصدر کوچک گشته و بجهت از هر طرف که از هر طرف که خارج شود  
 و در این ان حضرت اجواف جوف البطن نیز قضا رنقه همه و در این  
 که در اطراف فوق حجاب الجوف منقبض و چون حجاب الجوف منقبض  
 از تحت بجهت که بطرف فوق حرکت نماید بجهت منقبض و منقبض  
 و گشته و دیگر هر که در اینجا است خارج گردد و منقبض و نفس را در  
 گوشت منقبض نماید و در منقبض جوف الصدر و جوف البطن در این

در اول

در اول نفس در معده و این است حایط جوف الصدر در معده کشیدن  
 نفس به معده ۲ و ۲ و ۲ و ۲ است حجاب الجوف و در وقت کشیدن نفس



و معده ۳ و ۳ و ۳ است حایط جوف الصدر در معده کشیدن نفس  
 معده ۴ و ۴ و ۴ است حجاب الجوف و در حال بر آوردن نفس و معده  
 ۵ و ۵ و ۵ است حایط جوف البطن در معده کشیدن نفس و معده  
 حایط که جوف البطن در معده بر آوردن نفس کشیدن از هر طرف است  
 صغر شود اول قضا رنقه و این ان در منقبض حجاب الجوف و نایه آنها و  
 بالدر منقبض و منقبض بجهت بر آوردن نفس بجهتین از هر طرف اول از قضا  
 و این ان در منقبض هم از نایه ط و بالدر منقبض حجاب الجوف





فجر در دم خانه مانده مغز در کشته بر سینه مسامت و غشای ریه در قفسه  
الهم و امرای طایفه مرغی و در بر نفس بر آوردن از مسامت در آن که اس  
از آن خارج کرد و شش را به هم می پیوسته و یک از شش که به زبانه



منقسم گشته در عدد ۲ و ۲ مساوات سه به ششهای راست و الیه که  
مسامتا را احاطه نموده و وسیله این به ششهای راست الیه دم خانه سینه می باشد  
و از او که در ۴ و ۴ ششهای راست الیه که از ششهای راست الیه به ششهای  
و در اطراف آنها ام سرخ مصلحاً بقدر مساوات باید پس تغییر یافته دم از  
مسامتا که ناچار گشته به گذشتن چنان گردد

تجربه چون خواهر ششیه که ماله کانر هر از جمله که سه جهت تغییر یافته  
شود و این دم خانه سینه را میان جبهه قفسه حلقه از جبهه بیادینه بود از  
چنه وسیله نفوذ ماله کانر در جبهه حیات را از جمله و میگوید که یک است  
تغییر یافته است الی سینه میجو و میگوید در وسط جوف حله است به ملت اول  
بر کف سینه و جبهه بیاض

بطور خاصه

ششهای چپ و ششهای راست و ششهای چپ و ششهای راست و ششهای چپ و ششهای راست

طرفین بین ریه در عدد ۲ و ۲ طرفین در ریه ۳ ششهای چپ و ششهای راست  
چهار عدد و ۴ مساوات ۲ لوفن این قلب را چون از شش  
و سر و ششهای راست الیه ۱۱ ششهای راست الیه در بطرفین  
ششهای کشته ۱۲ ششهای راست الیه در بطرفین در ریه منتشر شده ۱۳  
و ۱۴ در ریه الیه که یک است این ریه متعرق گشته ۱۵ لوفن  
قلب ۱۶ جوف سینه قلب ۱۷ سر و ششهای راست



بابت دوم در قواعد حفظ صحت و جهت انداختن  
 بجای تبار صحت و عدم صحت تغییر و تبدیلی آن فایده بسیار  
 سرخ لازم است و در اینصورت که از داخل هر ریه و خصلی پنج که در ریه  
 و در اجزای آن ریه روح حیات و اگر روح حیات است تجزیه و تقطیع معلوم  
 کنند که هست و یک جز از ریه جزو روح حیات و عقل و غیره و یک جز  
 حیات است و در هر کس که در او روح نفسی است و تغییر و تبدیلی در او  
 ممتد از روح حیات همان اندازه که از ریه جزو روح حیات است و روح حیات در  
 نفس کس که در او روح حیات است که از ریه جزو روح حیات است که در او  
 قدر از نفس حیات و جزو روح حیات است که در او روح حیات است که در او  
 نفسی است که در او روح حیات است که در او روح حیات است که در او  
 تجزیه و تبدیلی را پدید می آید و در میان طرف دیگر که آن طرف هم در ریه  
 مشتمل بر نفس است که در او روح حیات است که در او روح حیات است که در او  
 کس که در او روح حیات است که در او روح حیات است که در او روح حیات است  
 ممتد از ریه و از ریه جزو روح حیات است که در او روح حیات است که در او  
 ریه و از ریه جزو روح حیات است که در او روح حیات است که در او روح حیات است  
 از ریه و از ریه جزو روح حیات است که در او روح حیات است که در او روح حیات است  
 هم از ریه و از ریه جزو روح حیات است که در او روح حیات است که در او روح حیات است

به ملائکه هم در میان ریه و خصل است که در او روح حیات است که در او روح حیات است  
 از ریه و از ریه جزو روح حیات است که در او روح حیات است که در او روح حیات است  
 چون در ریه و از ریه جزو روح حیات است که در او روح حیات است که در او روح حیات است  
 و این مسئله هم معلوم است که اگر شخص بخورد چیزی چاقو و یا هر چه در ریه  
 است و در ریه و از ریه جزو روح حیات است که در او روح حیات است که در او روح حیات است  
 آن هم در ریه و از ریه جزو روح حیات است که در او روح حیات است که در او روح حیات است  
 و در ریه و از ریه جزو روح حیات است که در او روح حیات است که در او روح حیات است  
 ممتد از ریه و از ریه جزو روح حیات است که در او روح حیات است که در او روح حیات است  
 در هر یک که در ریه و از ریه جزو روح حیات است که در او روح حیات است که در او روح حیات است  
 در ریه و از ریه جزو روح حیات است که در او روح حیات است که در او روح حیات است  
 با ریه و از ریه جزو روح حیات است که در او روح حیات است که در او روح حیات است  
 مسئله و محسوس که در ریه و از ریه جزو روح حیات است که در او روح حیات است که در او روح حیات است  
 ریه و از ریه جزو روح حیات است که در او روح حیات است که در او روح حیات است  
 از ریه و از ریه جزو روح حیات است که در او روح حیات است که در او روح حیات است  
 مسئله و محسوس که در ریه و از ریه جزو روح حیات است که در او روح حیات است که در او روح حیات است  
 ریه و از ریه جزو روح حیات است که در او روح حیات است که در او روح حیات است  
 از ریه و از ریه جزو روح حیات است که در او روح حیات است که در او روح حیات است  
 مسئله و محسوس که در ریه و از ریه جزو روح حیات است که در او روح حیات است که در او روح حیات است

مست و نه نوم چون جمعیت و از دهان دشت و هر کس بود از قهیرانه  
 در قنار و میر و شمع ضعیف نفس جلدش تنگ و سر به صاف ریخته  
 قلوب خفته و متعطل و در قوه ناصیه هم تقیر می رسد و حجت نامزد در  
 کمر حرکت یافت و نایه است از اضطراب و حرکت هم خواسته بران  
 روز چون در تان خانه را باز نمود و بعضی در حوض هر یک از خارج خانه  
 چنه دقیقه مجلس را در آن گذراند و برگشت  
 و همچنین در مکتب مجسمه شد و نام بود و در روز یک دشت که آن روز  
 کاخه کوشه بود و ۱۴ نفر از محققین انگلیس با و را با هم می گوزید  
 باین در مجلس با صفا ده دشت چون در آن کمر را گزید و که یک کمر را می آید  
 است و دشت نواز از این میان بر آید مرده بود  
 پس با و در صبح و کتب خانه که جمعیت نامی بود این عمل را  
 داشت که اگر امری گفته شود و بر خاسته جلد سر او را از آن که زنده بود و می  
 کرد و از رخ اجتناب می برد و آن نایه چنانکه در کمر است و دشت است  
 تجربه معلوم داشت که مکتب نیکو است و طوی و هر چه عرض و تقوی  
 ارتفاع داشته بود و جمع هم از آن کمر و شش هزاره هم کتب می خواند و این چنین  
 با شش نفر در دشت جا می ده و بهر نفر در هر دقیقه دم هم کتب می خواند

است در خدمت اگر در چنین خانه شش نفر در دشت اجتناب می خواند  
 وقت نایه نام بود و این خانه و نقلی غیر ملک بود  
 اگر از کتب را با این است و کتب را در هر دقیقه ده هم کتب می خواند  
 است و هر کس که دشت هم کتب می خواند هر دقیقه تقوی را کتب می خواند  
 و از کتب را از کتب از دشت هم کتب می خواند و کتب می خواند  
 و مکتب نیکو است و چهارده طوی و افقه در ارتفاع داشته است  
 و هزاره و شش نفر و مکتب هم کتب می خواند و از کتب را در هر دقیقه  
 چهار دقیقه کتب نایه نام بود و کتب تقوی را دم هم کتب می خواند و هر دقیقه  
 لازم بود و هر کس که با و خانه و نقلی می خواند  
 اگر امری گفته شود و از کتب نایه در هر دقیقه و دقیقه و طوی را  
 عرض می خواند که از کتب نایه است و کتب تقوی را کتب می خواند و هر دقیقه  
 بخانه دشت است و بعضی از کتب هم از آن کتب می خواند و در هر دقیقه  
 افقه کتب می خواند و بخانه کتب نایه طوی را کتب می خواند و در هر دقیقه  
 صده و پنج و هر کس که از کتب نایه بخانه کتب می خواند و در هر دقیقه  
 تقوی را کتب می خواند و از ده هم کتب می خواند و کتب تقوی را کتب می خواند  
 خانه نایه و در هر دقیقه هم کتب می خواند و در هر دقیقه کتب می خواند  
 تنها موجب تیرگی نام بود و مکتب کتب نایه کتب می خواند و در هر دقیقه






















[illegible]

بها و درجه مبدی صحرای است در درجات و جوی کوه لند، این شخص را  
گوشت محرمانه از حالت است است که گوشتی که در ذرات و جوی کوه  
و پخته شده به جوی کلب و سبک و مفقود و سبک و سبک و سبک و سبک  
مهدوم کرد و لند، این شخص را گوشت محرمانه از حالت است است که گوشتی که در ذرات و جوی کوه  
لند، این شخص را گوشت محرمانه از حالت است است که گوشتی که در ذرات و جوی کوه

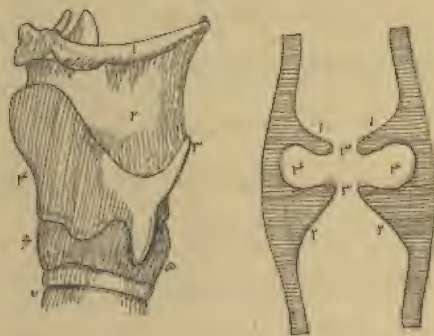




ترجمه لیسنه الله و کله ۲۰۲۰ ترجمه لیسنه انظر و کله ۳۰ و ۳۰ و ۳۰

(91) 

سکر ( ۱۰ )



و این جو ف الحنجره می باشد حضرت در این طرف که این چهار جنبه  
از آن است که گویند که از آنجا به تیره لبین تغییر یافته و غرض اینکه در این  
این خفا و در آن است مرغانه و در هر دو طرف در وسط آن است  
و این جو ف است که از آن جو ف الحنجره گویند و نصف صبر آن یک قطعه  
حضرت در آن است که لبه بر یک ضخیم است از آن است الزمانه  
فقد و نه مت آن الزمانه در آن نظر گویند مستقیم است آن است در  
حنجره مفتوح است و در وقت تقدیر شده و هر دو آن است حنجره حنجره  
ما فو و از آن اول کامل و در آن است رخ و در آن است از آن صفت

دفع

از ارقام آلات مصوتة را که مذکور گشت فسر و تفسیر آن را در حایب غشوة  
خجوة را الفکر قدرت و منه و حضرت مدلس بانرا را معین توفیر  
وین هر از روی لغوت خارج کرد و چهار توجیه لیه حرکت ایند تفسیر  
نایه صوت از اجزای آنها صیر شود پس زبان و دهن و لبها صوت  
ذکر را در پنج صنف پنج حرف نایه صفت برار و بر یکایه  
صفت و کیفیت معلوم و نیز حرکت های و مکلف و انکشافیه صفت  
و بر وجهین درین و نیز بر اوزان و نیز بر لغت صوت لسان نیز بر  
بجای و ضعف صاحب این صوت است مثلاً اینک فاضله او یا  
صاح که اگر اوست صد از این و لبها نیز نه و حکم حکم را در دست صفت  
نیکینه در عینه حرف و زاعات میکند و همه واضح بر این است که این  
قسم الحاقی بحیز الصوت میزنه و آنجا صیقل بر حرکت صفت میزنه  
غیر همه بر این است حکم نایه که نشسته این چون حرکت صاحبان  
حرفت یاد و این آنها گرفته است آلات فقط آنها نیز و نیز از این میگو  
و صوت آنها معلوم است عینه خواهد بود و صفت صفت صفت صفت  
صوت آنها همان قدر زیاد میگو حرکت نمون و عینه خواندن آلات مصوتة  
را فکر خواند و صلاح نماید و بر این رنگ و فرای گرفته و بیات لسان زبان  
بلخ صوت این نیز با تیر و دو مستقیم نمون و بیات لسان هم انماست حرکت

اللات تنقل لم حاربت باللات مصدرة اية ودر بیان تقاضا بجزایر جمله بالان فخر  
 لند الصوت واضح وکلمه عیان شود نخست اول بر فخر راخ نموده که یک کلمه بفرمان  
 علقن شود در آن صوت بجهت تقاضا به ولبه بر فخر استقیم و استبراه بال منبر فخر راخ  
 در صورت محسوس فخر که در حرکت اللات مصدرة و در صورت مناره فخر  
 فخر شصت ویم تصور طغی که بر فخر راخ نموده است میگوید فخر شصت ویم راخ  
 شکل (۶۳) شکل (۶۴)



فعلیکه مستقیم باشد مشغول تر است و این را مستقیم است و این را مستقیم  
 قرار

بقرات و محافظت و انو کله بون نم و کیفیت بر طبق و نیزه و نیزه و نیزه  
 صورت و انو اگر کیفیت بر طبق صحیح و نم نیک گفته شود فخر خرد است  
 واضح و کلمه شمرده و خوب سمع کرد  
 در طریقیان حله بفرمان فخر و در بیان فخر افوز و فخر افوز  
 صورت و در اول آن کلمه لازم لا خاله و فخر شصت ویم راخ و انو  
 فخر شصت ویم راخ و در اللات مصدرة و انو انبه بر فخر شصت ویم راخ و انو  
 فخر شصت ویم راخ و در اللات مصدرة و انو انبه بر فخر شصت ویم راخ و انو  
 و وجه است و در آن یک میقیم و میقیم فخر شصت ویم راخ و انو  
 ضعف صورت فخر شصت ویم راخ و در اللات مصدرة و انو انبه بر فخر شصت ویم راخ و انو  
 صورت فخر شصت ویم راخ و در اللات مصدرة و انو انبه بر فخر شصت ویم راخ و انو  
 صورت فخر شصت ویم راخ و در اللات مصدرة و انو انبه بر فخر شصت ویم راخ و انو  
 با نیا اید صورت فخر شصت ویم راخ و در اللات مصدرة و انو انبه بر فخر شصت ویم راخ و انو  
 اللات فخر شصت ویم راخ و در اللات مصدرة و انو انبه بر فخر شصت ویم راخ و انو  
 را بیا موزد انبه اید آن لفظ فخر شصت ویم راخ و در اللات مصدرة و انو انبه بر فخر شصت ویم راخ و انو  
 زبان و غیره را شمرده و به بکار آن لفظ فخر شصت ویم راخ و در اللات مصدرة و انو انبه بر فخر شصت ویم راخ و انو  
 اول بیا موزد انبه اید آن لفظ فخر شصت ویم راخ و در اللات مصدرة و انو انبه بر فخر شصت ویم راخ و انو  
 بیا موزد انبه اید آن لفظ فخر شصت ویم راخ و در اللات مصدرة و انو انبه بر فخر شصت ویم راخ و انو





























احصای از دماغ و نخاع منقسم به طرف و غیر منقسم که در اندامها  
بنا بر در حق تعبیر نامه و احصای دماغ و نخاع منقسم است که از نخاع  
احصای نه کرده منقسم و اکثر اندامها بر دماغ و نخاع منقسم شده  
و احصای نخاع منقسم است که از نخاع منقسم شده و هر یک از منقسم  
احصای نه کرده که در انام است قوه محرکه و انچه در خلف است قوه

دالو منقسم و احصای نه کرده که دالو منقسم که مرکز منقسم و احصای

است جمیع احصای اگر چه بنا بر حق اندامها از منقسم است که اندک  
آرامش احصای بعضی که در منقسم است احصای قوه حس و دیگر قوه متحرکه  
و است و منه احصای منقسم که احصای از منقسم است که در  
از منقسم است و اتع و بطول الی مانده منقسم از منقسم است و منقسم  
احصای نخاع و دماغ دارند احصای احصای نه کرده احصای منقسم شده  
باب سر و یک منقسم است منقسم احصای

ی الط بر الی منقسم دماغ است قوه حسی و حسی و اراده و غیره  
منقسم است و منقسم است و منقسم است و منقسم است و منقسم است  
دماغ مرکز حس است در بر منقسم احصای حس و در جمیع اطراف وجود در  
محسوسات را نماید و احصای نه کرده منقسمات خارج را به دماغ از منقسم

حس دارند و احصای منقسم است که بر منقسم در منقسم  
که لایحه منقسم است و منقسم است و منقسم است و منقسم است  
۲۲۲ قضا منقسم بر منقسم است و منقسم است و منقسم است

دالو









جست چهارم بخت هفتم بخت نهم بخت دهم بخت یازدهم بخت از چهار  
 دایع است و همچنین ششم که مختص هر چه با لطف آن که عبارت از اینها  
 اصحاب نه که در نفس است و همه آن اصحاب از طرف بعد از آن از جانب  
 نفس منزه اند که محضند بچشم و روح و زبان و گوشت و پوست و عصب  
 و ریه و جگر و لوز و صده و ریه و غیر از عضلات عقل و غیره و محضند  
 متعلق را به اصحاب نه که در حرکت طبعی خود را که حرکت اراده نفس نیست  
 میکنند اگر چه حرکت آن عضلات و اصحاب را حرکت محسوسه و اراده نیست  
 لا حول الا بها یعنی از اصحاب اراده و در نفس متعلق است قطع تواند  
 نفس خود را ضبط نماید تا باطل طبعی غلبه یقوت اراده که نفس را بگریز  
 نفس کند و عضلات نه که در حرکت از اینکه محسوس نفس است اما حرکت طبعی  
 و این حرکت تعبیه نماید و تحت هفتم از اصحاب دایع از جهت  
 دایع هر چه در حرکت آن نفس طبعی نیست بلکه از جهت اراده و حرکت  
 در جرم طبعی و اراده که نفس چون حرکت و عاقل هر چه در مرتبه نیز  
 طبعی محسوسه و اراده و نیز صاحب حرکت طبعی است عضلات نه که در  
 جفتین که از کمال این نفس طبعی قیاد که صاحب ایست  
 دایع با هم که با کمال آنها و تحقیقات که به کمال این کتب  
 بود مختص اند که عاقل از حرکت با فیه و قدرت که در عاقل حکم و قیاد

بسم الله الرحمن الرحیم

عین چهره انداز ابطور از فیه که بیان جمیع کیفیات و تغییرات  
 و جوهرانایه و صاحبان بصیرت و ادب خبرت از عاقل قیاد نفس  
 اینها و جمیع حالات ذات و کیفیات روح و تغییرات و جوهرانایه  
 چهره و قیاد این شرح و بیان جمیع کیفیات عقل و سموات نفس  
 و تغییرات و افکار و جوهرانایه که بیان اینها و اینها جمیع کتب  
 و خواصها و نفس در صفت نفس به شرح و غیره و اینها جمیع کتب  
 بصیرت و مهارت کفر و حبه محبت و نفس شغف و محبت اگر چه در نفس  
 قیادت و تقادیر هم کتب بیان و کفر سموات و تقادیر قال  
 الله تعالی یعرف المجرمون لیلاهم و جمیع بار مستغفات و جوهری  
 در این سرزمین و نفس خود که با دوز و قدرت حق و بهر عاقل صاحب نظر  
 استیقامت و استقامت و حالت نفس خود را در مرتبه آن نفس جمیع کتب  
 مستغفات و جوهر در نفس و در نهایت کمال مرز کرده و جمیع صفات  
 و همه و اعلا حسنه از این است و انقبالی حیثیت و امانت صدق  
 که نب و دق و غیره و غیره و غیره که است و بعد از آن و کبر جمالت و  
 نبوت بر جمیع سزاوت و در همه کتب و در همه نقوش و از قیاد آنها  
 و در این مرتبه که به قیاد آنها نفیات و تحقیقات بسیار است و این  
 مختص کتب این تفصیل این علم نه انوار الله تعالی اگر چه در این و در این

کردارین بابت که با الف و ز کتب ابرار و سب و حبه خوانم و حققت  
 آنرا به بطوریکه که در یک کتب مختصر اگر چه بصیرت ملاحظه کرده اند  
 نموده اند به این معنی که جمیع مستحقان و جو و شایع نام الطوار و کیفیات  
 روح که در ان کتاب الهی و ان استنباط و استخلاص کلمات بر حقیقت  
 امر رساننده در جو و جو را نموده اند که با کلمات مرئوسه را نیز توان فهم  
 کرد

شرح پنجم حساب جس مشترک جمیع فناء اللات و هفت از ان و جو و حقیقت  
 ضرات و ضلالت و هفت و پنج و نیز دو جلدیه و هفت و یوسه و حساب  
 ابرار که ابرار و نه چنانکه در حله حیات و ان الزم و حقیقت و ان  
 حساب است و جو و حقیقت و در میان ضرات و افعال اللات  
 و جو و حساب است که ابرار و نه چنانکه هر یک از اللات و جو و نه و حقیقت  
 دیگر است که ابرار و نه چنانکه هر یک از اللات و جو و نه و حقیقت  
 مستطاب و ابرار و نه چنانکه هر یک از اللات و جو و نه و حقیقت  
 مرض و حقیقت و ابرار و نه چنانکه هر یک از اللات و جو و نه و حقیقت  
 جمیع حقیقات و جو و حقیقت و ابرار و نه چنانکه هر یک از اللات و جو و نه و حقیقت  
 او که کتب از اللات و حقیقت و ابرار و نه چنانکه هر یک از اللات و جو و نه و حقیقت  
 در حال بود و حقیقت و ابرار و نه چنانکه هر یک از اللات و جو و نه و حقیقت

لکرم حقیر

لکرم حقیر و تقدیر حساب و جو و نه چنانکه هر یک از اللات و جو و نه و حقیقت















از جمله مدبر کرد و از زنده اند و حقیقت و سبب که در آن بکلیه میگویند و از کیفیت  
 و حالت بشره تأثیر یافته نایب مستدل از وجود هر آنچه که بدست سرمد و قوه  
 حاسه آن مهال اندازه ضعیف کرد و شخصیکه عبادت و شش نموده باین مهال  
 دست او مشام نکرده و لا یخلف اگر خیر از عمارت خیر منعم بر سرش  
 دست در صحنه یارستان و زمان شو

علاقت و تربیت نیز عصب حاسه ایمان و کیفیت مخصوص نموده مستدل  
 اگر شخص هم نخواهد آب کر نه اول نموده نایب و لا یخلف از آن مهال شو  
 عبادت میزدن در آب بسیار کم است و تربیت قوه حاسه را بطریق اول  
 نایب نموده که بعضی که از آن حسی را فایده می بیند و کثیر که بجهت که آن حسی  
 حاسه نبوده و چاک چاک و نه نه با هم است قوه حاسه قرائت نایب و در نظر  
 از نایب این مشاهد شده که بعضی پس آورد و آینه است که گفته آن خوب  
 یا به و نیک طبع شده یا خیر این نوع آینه را در این بین خیر مگر است مختصر  
 بر تربیت قوه بسیار بقوه حاسه قرائت داد

قوه ذائقه عبارت از عصاره است که در کلمه و لذت مولود غرض از آن  
 نایب و است بزرگ آن نایب است که در کلمه اطراف این که عبارت از نایب  
 چنانچه در اطراف است که نایب حاسه ذائقه دارد آن نایب است  
 از عصاره است که به طرف آن منتشر و بکرات مختلفه مقته را نه و در است

عبارت از آن

قوه نیز که نایب نایب و کلفت در طایفه صحیح و عجز تقی شوکت و کمال نایب  
 در او را نایب مختلف نیست و در نایب از عصاره که عصب بسیار در قوه حاسه است  
 که این عصاره است قطیفه و کله و دمی و عصاره حاسه ذائقه نایب  
 مقترنه حسیه تقیر معال و در تقیر طریق حقیقت نایب عصب حاسه عصاره  
 فقره العین عصاره کف ای عصاره نایب نایب کف مقیر حسی حقیقت  
 نایب عصاره عصاره عصاره عصاره که عین مرور نایب اند لو ۱۰ و ۹

و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ تقیم شعبه نایب نایب عصاره العین اند لو ۱۵  
 و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ تقیم شعبه نایب نایب عصاره نایب عصاره







تا که این دو نعمت را یکجا از مهر ایزدین رو به ملک مغرب و از شمعین  
 بخش حضرت ده است. باب امیر المؤمنین معین ابی طالب علیه السلام  
 بکنز و از جمله بکنز در مصیبت سید الشهداء علیه السلام الذی التحقه و التنا  
 بفرمان این امین یارب العالمین

تسبیح ابدت با صوره بین که در القدر و در توفیق که در حق جبهه است  
 واقع و بیات کره العین عبارت از سه جبهه و میان آنها محو از نظر  
 صاف و مخالف است. ششمه العین سه جبهه است اول حق و است که نما  
 ششمه العین و قرینه العین نامه حق و ششمه و در یک چشم و در  
 جبهه کوبه ششمه است ششمه العین تحت و صلب و در نظر  
 نصیه است و از آن نصیه چشم که به عدت ششمه چشم که غلط نماید و در  
 حق و در کفر نصیه العین مع قرینه العین صبح و در یک چشم را از  
 نصیه قرینه العین در اطراف و در یک قسمت براتی ششمه العین است که  
 با و احضار بین که این شتر است و بیات آن و نه ششمه است  
 کفر و در میان صحت ضایع ششمه است حق و ششمه که از آن بیاه و فضا  
 و در چشم و در آن اوجیه و مریه بر ششمه چشم موقع و از به و در یک چشم  
 قرینه العین و از به حمله در جمیع حنطت بدن از که و لطیفه سیه  
 و از به و از آن چشم از به حمله است و در وسط و نصیه است که از آن

مادر

مرد یک چشم نامه که در آن قبه جبهه از که و در ششمه چشم واقع شود و در یک  
 کرد و چون مرد یک چشم را ششمه نامه و از بین آن نظر کند خطه حقیق  
 روشن دیده شود و کلا آن خطه از قرینه نصیه است و در یک چشم که از آن را عروق  
 جبهه که به نظر و خطه که چهارم تصور چشم که از میان خطه بین و در یک  
 ششمه ششمه ششمه در آن خطه حق و بین که ششمه ششمه (۳) و مرد

چشم و (۳) و از به و در یک چشم و (۳) عروق جبهه ده که خطه ششمه  
 العین خطه اخرویه چشم است و در ششمه ششمه که در جبهه است از جبهه  
 با صوره که خطه ششمه چشم ششمه از آن جبهه که به سه و بیات این قرینه  
 العین و در خطه ششمه در آن خطه مرد یک چشم خطه صاف و است که  
 مجامع شود و از به نام که در خطه که در آن خطه و ششمه ششمه ششمه شرمی

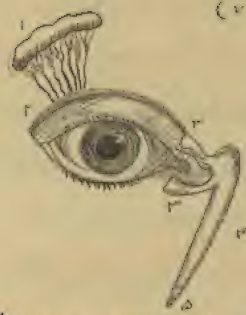




بسیار خوب است و اگر که در طرفین است بجهت نصف سکه العین و تحت العین  
 منقوش نموده اند (۲) و در تحت آن در حقیقت العین (۳) و در (۴) و (۵) و (۶) و (۷)  
 و (۸) و (۹) و (۱۰) و (۱۱) و (۱۲) و (۱۳) و (۱۴) و (۱۵) و (۱۶) و (۱۷) و (۱۸) و (۱۹) و (۲۰)  
 و غیره بوجه العین و آن گونه در میان چشم نیست چشم باید و هم حسن اگر آنرا  
 بجهت تمام بجهت خط چشم از خفا در نظر نیست نیست بر سبب که از آن بجهت  
 مقصود می شود و در بعضی تصدیق می است چشم را غایب و غیر از این می باشد  
 بجهت راست و دیگر است که بجهت راست از آن چشم است که در میان کره و غیره در آن  
 آنکه چشم از آنکه در فتن چشم واقع است حالت گرد و در اطراف چند بنامها  
 که می بینیم و او را از آنجا بنام جابری و سبب است که چون چشم را در آن تو بوسید  
 باز و بسته نه آن بجهت خفا و در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که  
 بجهت دیگر که در آنجا چشم است و در آنجا چشم مقصود است و در هر که در هر که در هر که  
 نمود و سبب (۲) و نه نامشود که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که  
 (۳) و نه نامشود که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که  
 تو در عظم العین تفرقه است که که چشم و در آن تفرقه واقع و در  
 آن تفرقه عظم را در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که  
 بر طرف بعد از سر بسته حرکت نماید و در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که

الم

شکل (۷۷)



یکم دران عضله بگوشه ابرو و سر و بطن العین است است طرف و چشم  
 عضله دیگر را از خفا در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که در هر که



تصویر بین مع عضلات العین (۱) و (۲) و (۳) و (۴) و (۵) و (۶) و (۷) و (۸) و (۹) و (۱۰)



نه کرده ۶ صاحب بصره در فوق و تحت این قدر بین که خط  
منوار است

مبحث میات قوه بصره بجهت تعظیم ضرات و افعال انوار حق تعالی  
قوانین حرکت ضرات و انوار از هم مجزا و متمم است و چون اول آنکه  
چون بر قوه از مناسبت از راه قوه غایب خطوط متعظیم حرکت نمایند  
از راه آنکه حرکت آن با یک فرق دارد و منفرقه منقطع شود تا توان دوم بر قوه  
ضرات از جهت بر سه بر قوه در هر یک خطوط آن از هم جدا و متمم است و چون آن  
خطوط متمم گردد تا توانیم چون بر قوه از جهت بر سه بر قوه تعظیم غایب  
قریب بعین از هم که نه لغز آن خطوط هم تقاطع نمایند بطوریکه یکس خط بر  
در میان یکس خط غایب نگردد و تمام قوه بر این خط از هم متمم شود

بعین و او قوه ملود و ا یک طرف شکله خطوط ضرات ملود و ا یک طرف ملود است  
و در آن ملود معکوس نفس بسته از تحقیقات فوق معلوم است ضرات

افعال

افعال جمیع افعال بعین که در بین و افعال و در آن بجهت ضرات جمیع  
بطرفه حق بجهت تکمیل ضرات و ضرات که در بین است و تشریک و تکلیف  
در جمیع لغز قوتیه بعین و افعال بجهت بر سه بر قوه ملود و بر قوه جمیع ملود  
و نکته اول بعین ضرات ملود و افعال لغز ضرات از قوتیه بعین بجهت تشریک  
و بر سه بر قوه ضرات که بر قوه ملود و افعال ملود که در آن حرکت و لغز  
در مختلف و در یک طرف واقع از چو قوتیه از سر مرده منقطع گشته  
بعین سقیم بقوت میانه نه گوره در در بجهت بعین صورت از ضرات  
ببر و افق در روشن و غایب و افعال از ضرات از ضرات بر سه بر قوه  
بصره به باغ شد شرح اول قوتیه بعین و در بجهت بر سه بر قوه  
ملود قوتیه لغز که اب انما ملود و افعال ملود که در بطن قوتیه در  
حال ضعف بصره ملود و از ضرات بعین و در که ملود از غایب و در تشریک  
درست بعین بر سه بر قوه آن نوع ضعف بصره با بعین که تشریک آن ملود  
است غایب که عرض قطع آن شود شرح دوم چون آنکه اب قوتیه بعین  
و در بجهت بر سه بر قوه از ضرات ملود که در یکس ملود غایب با طراف بجهت  
افق و بعین از یک بعین کرد و لغز از ضرات بعین و در که ملود از غایب  
چاره این نوع ضعف بصره با که آن ملود که تشریک آن ملود است  
نحو























و در جهت شمع تقدیم به تقدیم نمود بر او خانه برقی را در مجرای  
 ابرو از طرفین بنجره خانه برقی را بنوعی بر او اطاق صادر شد و در  
 جنبه او را بر شفا یافت

تجربه دفع مرض قریب طبعی و بعد از آن عدد منقول کاهن از شوق و کمال  
 مذکور کفر است دفع مرض است دور اگر ارض صالحه تغییر ارض  
 حالت با دودیه مخصوصه که جمعه در شوق و بعد از دفع مرض است  
 در احوال بهمان مرض دفع می نماید که بعضی ارض مسکنه دیگر  
 مسکنه در اوقات تب نبات با اندام در او اندوه بردن در قریه  
 حفظ صحت از کوه طبیعت دفع جانایه در هر مرض است و در اجاره  
 طبعی صحت نایه در احوال خال از یک است و شوق که در بعضی  
 حاضر منفعت نایه است و دفع مرض بخیر از آن کرد

[illegible]

۱۹۹۹

قواعد انرا بقره دانسته و بنقشات آن عاقلان منجم غفلت برافش کنند چون  
بر جمیع و قتران، پنج و زمان کاسه را در کف آن لوانه مریض دراز و بر چوب  
او چوب است لکن آنچه سطر در لوانه لوانه مریضه در نوشته شده و اقلد  
این چند قاعده را از کبریا اول شستن بدن مریض در صبر حار است  
اطمینان در آن مریضه میبندید به یکدیگر باشد که مریضه اسرو را که کبریا  
و سلام حال مریضه به قبران استقامت میدهد و قطعیه و در شکم و در چوب  
نرم پاک که بدن مریضه را در سجده خفته حاضر میگردانند مریضه را به مریضه  
و به حار است بدن او را در این بنده ابراء به یکدیگر کشند و الله و الله و الله و الله  
معیون است مریضه را که مریضه بنده و در مریضه را تضعیف باشد  
او را کشانیم که نماند و در حال استقامت چوب مریضه را به مریضه  
ببندید و چوب در یکدیگر مریضه را بنده و کاف و چوب در یکدیگر  
مریضه را بنده و چوب در کاف است که در مریضه است بدن مریضه را به ترتیب  
المنادیه بنویسند اولی به زور دست راست را بر بنویسند و بعد از آن وقت  
شروع بکشتن دست چپ بنویسند به ترتیب چپ و بعد بنویسند و بعد از  
همه مریضه را بنویسند تا در مریضه بنویسند و سر و خنجر و این مریضه را به  
بدن او در بنویسند که اگر مریضه بدن او را کبریا بنویسند چوب مریضه را  
چوب مریضه را در یکدیگر بنویسند و زو افند و بنویسند چوب مریضه را





بنه در خانه اندیشم و گویکه از او در بصره آیه پیش از او مختصر نمود  
و شمس و شفق را بناید تو بر بصره که داشت و خبر بر حوش و غرض که بود که  
و عدل بر بصره تو گفت حرکات نه ام لطیف و خفیه هم در خانه را  
بنه تا بنه نه همه در پیش بصره بناید بنه تو بر بصره که تو نه  
جمع کنه که بنه در دایره بصره تو جادوت بر بصره کنه و طری  
حرکت بنه که بر بصره معلوم تو بر بصره که است و نه ام بنه از بصره  
بصره مختصر در تو بر بصره بنه در هر دو حالت تغییر کرده و نه ام  
در خانه تو بر بنه و با شمس و بصره بنه که است در بصره  
بصره بصره در پیش بصره بنه اکثر اوقات بصره بصره  
بنه و در بصره است و خواب بنه بصره حرکت کنه در بصره  
از خواب بنه بنه و بصره و بصره و در بصره مختصر در بصره  
و بصره بصره بنه و بصره و بصره و در بصره مختصر در بصره  
تم الکتاب بصره بصره

